



علیه اعدام

ویژه کبری رحمانپور

برای لغو اعدام و آزادی کبرا رحمانپور

روزی که کبری پای چوبه اعدام رفت

کبری و جدال دو قطب بر سر زندگی

فرشاد حسینی



آغاز عقب نشینی جمهوری اسلامی جلسه مجدد " شورای حل اختلاف" برای پرونده کبرا رحمانپور

کبرا رحمانپور نامی آشنا برای کمیسیونهای حقوق بشر از میلیونها نفر است. مبارزه برای کشورهای اروپایی، رژیم اسلامی لغو حکم اعدام کبرا به یک مبارزه این حکم را مجبور شد اجرا نکند. توده ای تبدیل شده است. جمهوری بعد از یکسال نبرد سنگر به سنگر اسلامی ایران بهر طریق میکوشد با حکومت جانینان در ایران، باز هم در مقابل این جنبش عظیم و جمهوری اسلامی ایران سعی کرد انسانی مقاومت کند. شانس خود را امتحان کند. این بار یکبار اعلام کردند که همه راههای گفتند که جلسه " شورای حل اختلاف " طی شده و زمینه برای " گرفته اند و خانواده مقتول راضی به " عفو" کبرا انجام این حکم آماده است. کبرا را تا پای چوبه دار بردند، ولی نیستند. معمولاً این آخرین سنگری در اثر فشار و اعتراض و اعمال است که حکومت در مقابل فشار حتی دولتهای غربی و

پنج سال است که کبری در زندان مبارزه میکنند. دختران دانش اسلامی و قوانین ارتجاعی و جمهوری اسلامی با هراس مرگ و آموز یکی از مدارس تهران اعلام جنایتکارانه آن، نه در دست چشم امید زندگی دست و پا میزنند. میکنند ما حاضریم ده برابر بهای های خون گرفته خانواده مقتول، عملاً ۳ سال است که در آستانه آزادی کبری را پردازیم. تجمعات بلکه در دست یک توازن قوای اعدام براساس قصاص قرار داشته و اعتراضی از تهران گرفته تا سایر اجتماعی است. به میزانی که با کابوس مرگ روبروست. ماجرای پایتخت های اروپا سازمان داده فشارهای جنبش دفاع از حق حکم اعدام کبری به یکی از میشود. طومار جمع میکنند. زندگی در داخل و خارج افزایش جنجالی ترین احکام اعدام در ایران قطعنامه صادر میکنند. و به میابد جمهوری اسلامی تامل تبدیل شده است. حول سرنوشت و اشکال مختلف برای حق حیات و بیشتری در اجرای احکام زندگی کبری قطب بندی ها و صف زندگی کبری تلاش میکنند. حول لایتغیر الهی اش به خرج میدهد. بندی های مشخصی بوجود آمده زندگی کبری جنبش اجتماعی پروسه قضاوت بر سر سرنوشت است. پرونده کبری از یک پرونده شکل گرفته که نوبت تیز پیکانش کبری، کش دار شده است به دلیل جنایی در دادگاه عمومی به یک متوجه دفاع از حق زندگی و علیه اینکه تقابل اجتماعی بر سر حق پرونده سیاسی در دادگاه مردم حکم اعدام است. زندگی کبری عمیق تر و ریشه دارتر تبدیل شده است. مردم در ابعاد کبری رحمانپور امروز به یک شده است. کبری تجسم عینی یک وسیعی سرنوشت و ماجرای زندگی موضوع و پدیده مهم سیاسی مبارزه حاد سیاسی و اجتماعی در کبری و تمامی وقایع و لحظات اجتماعی در جامعه ایران تبدیل جامعه برای نفی مهمترین ارکان تصمیم گیریهای دادگاه را دنبال شده است. نقطه تلاقی دو قطب و حیات و ممات سرکوبگریهای کرده در موردش قضاوت کرده و دو نیرو در جامعه. پرونده کبری و برای اجرای حکم خود یعنی آزادی قضاوت در باره آن، دیگر نه در کبری، بهر شکل ممکن تلاش و دست قاضی و قوه قضاییه جمهوری

کبری و جدال دو قطب بر سر زندگی

ادامه از صفحه اول

جمهوری اسلامی همواره در طول حیات ۲۵ ساله خود از اعدام بعنوان ابزار سرکوب سیاسی و اجتماعی، بعنوان شمشیری برای تهدید و مرعوب ساختن جامعه استفاده کرده است. طناب دار را بر گردن هزاران نفر از عزیزان مردم کشیده است. اعدام، زندان، شکنجه و سرکوب شیشه عمر این رژیم است. بدون آن لحظه ای نمیتواند وجود داشته باشد. اعدام يك ابزار مهم سیاسی حفظ سلطه خود در جامعه است. به هر میزانی که این ابزار مورد ضرب قرار گیرد و به هر میزانی که این ابزار از برندگی اش بکاهد، به همان میزان به سقوط نزدیکتر میشود. جمهوری اسلامی يك قطب و نیروی اصلی حفظ بساط دار و اعدام در جامعه است. يك طرف دعوا بر سر حق حیات و زندگی و يك طرف حقوقی دعوا بر سر سرنوشت کبری میباشد. جمهوری اسلامی عملاً با قانون قصاص اسلامی جنایتکارانه شان عملاً مرتکب دو قتل میشوند. از سویی قاتل را میکشند و از سوی دیگر خانواده مقتول عملاً سهیم در جنایت

میکشند. قانون قصاص، زندگی متزلزل قاتل را به دست احساسات و خشم و کینه خانواده مقتول میسپارد. قانون قصاص در واقع شیوع دادن فرهنگ اعدام در جامعه است. زندگی انسان را بدست خانواده زخم خورده میسپارند تا قانون درندگی و جنایت را عمومی کرده و احساسات و عواطف انسانی را بکشند. اما امروز در ماجرای کبری رحمانپور همین قانون قصاص. یعنی قانون چشم در مقابل چشم، زبان در مقابل زبان، جان در مقابل جان، بمشابه یکی از ستونهای ایدئولوژیک جنایت اسلامی به چالش گرفته شده است. اعتراض مردم علیه اعدام کبری در واقع اعتراض به قانون کشتار و جنایت جمهوری اسلامی و اعتراض به قانون قصاص اسلامی است.

کبری رحمانپور میتوانست بدنبال صدور اولین حکم اعدام در ژانویه ۲۰۰۳ پرونده زندگی اش بسته شود. اما نشد. بعید هم است که این پرونده دیگر به آسانی با اعتراضات شرعی و قانونی متعددی را دست و پا کردند تا از رشد و گسترش اعتراضات علیه اعدام کبری جلوگیری کنند. امروز دیگر برای همه، حتی شاهرودی رئیس قوه قضائیه

بیا بید کاری کنیم که زندگی در مقابل مرگ پیروز شود

در سراسر ایران جنب و جوش و تلاش وسیعی برای لغو حکم اعدام کبری رحمانپور به راه افتاده است. قوه قضائیه رژیم اسلامی، تحت فشار این جنبش در خارج و داخل ایران، حکم اعدام وی را موقتاً به تعویق انداخت و آن را مجدداً دوباره به میدان آورده است. نباید گذاشت که کبری را اعدام کنند. باید در جدال میان مرگ و زندگی در ایران، به دفاع از حق زندگی، حق حیات، شان و حرمت انسان شتافت. باید کاری کنیم که زندگی در مقابل مرگ پیروز شود. چوبه دار دیگری هرگز برپا نشود. باید کاری کنیم که جنبش لغو اعدام کبری رحمانپور، محکوم به فقر و زن ستیزی را نقل کرده، خواهان لغو حکم اعدام وی در همه جا شد. کبری رحمانپور نه به اعدام، که به زندگی بدون خشونت و ستم تعلق دارد. باید کاری کنیم که این جدال به نفع زندگی، به نفع لغو اعدام کبری فیصله پیدا کند. سازمان آزادی زن، همه فعالین حقوق زنان، همه نهادها، انجمنها و سازمانها و همه شخصیتهای مترقی و انساندوست را به تشدید مبارزه و تقویت این جنبش فرامیخواند.

سازمان آزادی زن

۱۵ آوریل ۲۰۰۴

ژانویه ۲۰۰۳ پرونده زندگی اش بسته شود. اما نشد. بعید هم است که این پرونده دیگر به آسانی با اعتراضات شرعی و قانونی متعددی را دست و پا کردند تا از رشد و گسترش اعتراضات علیه اعدام کبری جلوگیری کنند. امروز دیگر برای همه، حتی شاهرودی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی نیز مشخص شده که پرونده و زندگی کبری رحمانپور يك منفذ و يك حلقه مهم در سیر مبارزات مردم علیه کل بنیادهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی میدانند که در این پرونده تنها با کبری و خانواده فقیر و زحمتکشش رویرو نیست. با انسانیت و ریشه های گسترده شده اش در جامعه روبروست. مردم نیز به خوبی میدانند که شکست جمهوری اسلامی در پرونده کبری میتواند سرآغاز سیر نویسی برای زیورکردن کل بساط بیش از دو دهه قتل و آدم کشی دولتی جمهوری اسلامی باشد.

سرنوشت و زندگی کبری رحمانپور برای همه مهم است.

جلسه مجدد "شورای حل اختلاف" برای پرونده کبرا رحمانپور

ادامه از صفحه اول

افسانه نوروزی و دیگران نیز چنین جلسه خواهند گرفت. کرد.

کمیته بین المللی علیه اعدام

۶ آپریل ۲۰۰۵

ردم آزاده، سازمانها و نهادهای مدافع حقوق انسانی

با اعتراضات جهانی گسترده در طی چند هفته اخیر و با اعلام خطر جدی به همه مردم و نهادها از سوی سازمان آزادی زن و کمیته علیه اعدام و همه کسانی که به این حکم اعتراض کردند، با سرازیر شدن سیل نامه ها و اعتراضات به مقامات حکومت اسلامی ایران، این بار در حالیکه گفته بودند همه راهها بسته شده و خطر اجرای حکم اعدام وجود داشت، اعلام کردند که یکبار دیگر با خانواده مقتول

جمهوری اسلامی ایران زیر فشار اعتراضات در حال عقب نشینی است. برای لغو قطعی حکم اعدام کبرا مبارزات خودتان را گسترش دهید. ما باید این اعتراضات را چنان گسترش دهیم که حکومت اسلامی ایران حکم اعدام را لغو و کبرا را آزاد کند. به این جنبش اعتراضی گسترده بپیوندید.

سر دبیر نشریه علیه اعدام

فرشاد حسینی

تلفن: ۰۰۳۱۶۱۳۹۴۰۵۳۴

فاکس: ۰۰۱۷۳۴۵۳۸۶۱۶۵

ای میل:

farshadhoseini@yahoo.com

دبیر کمیته بین المللی علیه اعدام

مینا احدی

تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۵۶۹۲۴۱۳

ای میل:

minaahadi@aol.com

برای لغو اعدام و آزادی کبرا رحمانپور

ایجاد کانون ها و کمیته ها اصغر کریمی

کبرا رحمانپور اکنون برای اکثر مردم ایران شناخته شده است. پاپیای نفرت از جمهوری اسلامی، همدردی وسیعی در میان مردم نسبت به کبرا شکل گرفته است. در سطح بین المللی کمپینی در حمایت از او شکل گرفته و در داخل کشور کم و بیش تحریک برای نجات او دیده میشود. این فاکتورها و تبدیل شدن کبرا به یک چهره، یک چهره قربانی این نظام و این حکومت، جمهوری اسلامی را واداشته است که هریار کبرا را از پای چوبه های دار به زندان برگرداند و اعدامش را به تعویق اندازد. این همدردی وسیع در جامعه را باید به حرکتی تبدیل کرد. همدردی با کبرا و نفرت از حکومت اسلامی را باید به ایجاد نهادها و سازمان دادن کمپین های متعدد و وسیعی تبدیل کرد و چنان نیروی وسیعی به حرکت درآورد که حکومت اسلامی وادار به لغو رسمی اعدام کبرا و آزادی او از زندان شود.

کمیته ها و جمعهای دفاع از کبرا

کبرا قربانی زن بودن تحت یک حکومت مذهبی و زن ستیز است. وظیفه جنبش برابری طلبی زن و مرد، وظیفه مدافعین حقوق زن، وظیفه همه زنان و مردان آزادیخواهی که برای لغو ستم بر زن مبارزه میکنند، هرکس خود را مدافع لغو قوانین ضد زن میدانند و همه نهادها و سازمانهای مدافع حقوق زن است که برای کبرا دست به کار شوند و مبتکر ایجاد کمیته ها، نهادها، شبکه ها و جمعها و راه انداختن و

سازمان دادن کمپینی برای نجات کبرا شوند. باید بطور علنی کمیته ها و جمع ها را تشکیل داد، به مراجع مختلف بین المللی نامه داد، به مقامات جمهوری اسلامی نامه های اعتراضی نوشت و خواهان آزادی کبرا شد. باید تومارهایی با خواست مخالفت با اعدام کبرا و آزادی فوری او در هر شهر و محله ای، در هر دانشگاه و کارخانه ای سازمان داده شود. در قطعه نامه های هشت مارس باید بندی به خواست لغو حکم اعدام و آزادی کبرا اختصاص داده شود و سخنرانهای هشت مارس توجه جمعیت را به وضعیت کبرا جلب کنند.

کبرا قربانی فقر و نظام طبقاتی است

وضعیت کبرا نمونه ای از ستمی است که به کارگران و اکثریت مردم محروم و زحمتکش میشود. اکثریت مردم را به فقر مطلق رانده اند، میلیونها نفر را به اعتیاد کشانده اند، میلیونها انسان شریف را به تن فروشی برای تامین زندگی سوق داده اند و زندگی میلیونها نفر را از هم پاشیده اند. کبرا یکی از قربانیان این نظام است. کلفتی در یک خانه، تحمل تحقیر، تجاوز، ازدواج ناخواسته با مردی مسن تر از پدر او و سپس کشیده شدن به قتل کسی که پس از چندسال تحقیر و توهین روزمره با چاقو به او حمله کرده است. اعتراض به اعدام کبرا کيفرخواستی علیه فقر و استثمار و جهنمی است

که به طبقه کارگر و اکثریت جامعه تحمیل کرده اند. هر کارگر معترضی باید به وضعیت کبرا اعتراض کند. کبرا نمونه ای از رنجی است که اقلیتی مفتخور و انگل و دزد و کثافت به فرزندان طبقه کارگر تحمیل کرده اند. هر کارگر کمونیست و آگاهی، هر رهبر و فعال کارگری و هر کارگر معترضی باید در کمپین نجات کبرا خود را سهیم کند. نفرت از ستمی که به کبرا میشود باید به حرکت وسیعی در میان پیشروان جنبش کارگری برای نجات کبرا تبدیل شود. هر آژیتاتور و مبلغ سوسیالیستی در میان کارگران باید خشم و اعتراض سایر رفقای خود را به موقعیت کبرا برانگیزد. دهها و صدها کمیته و جمع و نهاد در دفاع از کبرا باید در مراکز کارگری و در محلات کارگر نشین توسط زنان و مردان پیشرو تشکیل شود و تومارهای بزرگی برای نجات او سازمان داده شود. در هر محله ای باید کمپینی سازمان داده شود.

علیه مجازات اعدام

اقلیت سرمایه دار و حکومت اسلامی شان مردم را به این شرایط سیاه کشانده اند و به این شرایط مشقت بار زندان و اعدام را هم افزوده اند. مردم را قربانی فقر و محرومیت و بیحقوقی کرده اند و بعد، از قربانیان انتقام میگیرند. زندان و اعدام میکنند تا به دیگران "درس عبرت" بدهند که به شرایط موجود تمکین کنند، که به وضع موجود رضایت دهند، که توقع زیادتیر نداشته باشند. کبرا یکی از این قربانیان است که به زندان و مجازات ضدانسانی اعدام، و به روایت کثیف تر اسلامی به قصاص محکوم شده است. مبارزه برای آزادی کبرا بخشی از مبارزه مردم برای آزادی و علیه مجازات اعدام است. تلاش برای لغو اعدام کبرا بخشی از کمپین علیه مجازات

اعدام است. باید به این کمپین پیوست. کبرا اکنون يك سمبل است و مبارزه برای آزادی او به يك مساله سیاسی مهم و به سنگری در مبارزه آزادیخواهان مردم تبدیل شده است. باید جمهوری اسلامی را در این سنگر شکست داد. کمپینی باید بانداند که اگر کبرا را اعدام کند نه تنها با اعتراض مجامع بین المللی مواجه میشود بلکه در ایران نیز جامعه ای به حرکت درمیآید و خشم و نفرت، به جنبش سیاسی وسیعی تبدیل میشود. کمیته ها و نهادها و شبکه های دفاع از کبرا باید چنان مردم را به جنب و جوش درآورده باشند، چنان مردم را درگیر این مساله کرده باشند، چنان مردم را در این حرکت سهیم کرده باشند و چنان در دیوار از خواست آزادی کبرا پر شده باشد که جمهوری اسلامی جرات اعدام کبرا را نکنند. مساله کبرا فی الحال به مخصصه ای برای حکومت اسلامی تبدیل شده است. باید به يك پیروزی برای مردم تبدیل شود.

احزاب و جریانات ملی مذهبی و ناسیونالیستی اهمیتی به کبرا و اعدام او نمیدهند. جنبش آزادی کبرا باید چنان قدرتمند شود که آنها را نیز وادار کند از سکوت دست بردارند. این جنبش چنان قدرتی باید پیدا کند که رسانه های ساکت کنونی نیز مجبور به انعکاس مبارزه برای کبرا شوند. حکم اعدام کبری رحمانپور باید فوراً و رسماً لغو شود. هر انسان آزادیخواهی، هر مدافع حقوق زنی، هر کارگر معترضی و هر سوسیالیست و کمونیستی باید در مبارزه برای لغو حکم اعدام و آزادی کبرا سهیم شود.

زنده باد دختران دانش آموز

اصغر کریمی

و اعتراض میکنند، از اینکه او انسانی آگاه است میگویند و از اینکه هم پندهای کبرا غم و درد خود را فراموش کرده اند و به فکر کبرا هستند. و اینها گوشه های کوچکی از حرکتی است که برای نجات کبرا رحمانپور در جامعه براه افتاده است. وکیل کبرا فضای عمومی را اینطور توصیف کرده است: تغییر در حکم کبرا يك خواست جمعی است و افکار عمومی خواستار تغییر نگرش اولیای دم است.

حرکت برای لغو حکم اعدام کبرا و آزادی او را باید گسترش داد. باید به کمپینی وسیع در سطح کشور و در سطح بین المللی تبدیل کرد. همه جا در مدارس و دانشگاهها، در کارخانه ها و محلات، مردم شریف و نوعدوست، میتوانند جمع ها و نهادهای دفاع از کبرا سازمان دهند، برای لغو حکم اعدام کبرا و آزادی فوری او دست به اقدامی بزنند. به مراجع حکومتی و به مراجع بین المللی نامه

بنویسند، میتینگ سازمان دهند، قطعنامه بدهند، دوستان خود را علیه این حکم به حرکت درآورند، و بر در و دیوار شهر بنویسند که حکم اعدام کبرا فوراً و رسماً باید لغو شود. تلاش برای لغو حکم اعدام کبرا انسانها را به هم نزدیک کرده است. در خارج کشور نیز باید اعتراض سازمان داد و جمهوری اسلامی را تحت فشار دائم قرار داد. عواطف انسانی عمیقی نسبت به کبرا شکل گرفته است. کبرا اکنون به چهره ای سرشناس و مورد احترام و به يك سمبل اعتراض به اعدام، به فقر، به بیحقوقی زن، به قوانین اسلامی و به حکومت اسلامی تبدیل شده است. این گویای حرکت وسیعی است که در اعماق جامعه ایران در جریان است. این نیروی است که باید سازمان پیدا کند

در یکی از روزنامه های داخل کشور آمده بود که "جمعی از دختران دانش آموز گفته اند که ما حاضریم ده برابر خونهای پیرزن را به خانواده اش بپردازیم تا کبرا را ببخشند. در صورت موافقت مینا (دختر پیرزن مقتول که مصرانه خواهان اعدام کبرا میباشد) با این پیشنهاد، در دبیرستانها راه میافتیم و این پول را از بچه ها جمع آوری میکنیم". و بعد به طنز میگویند: "مینا خانم مطمئن باشد که دختران شهر برعکس بعضی افراد، چقدر دلرحم و دارای عواطف انسانی هستند". این يك اقدام شوکه منند است و پیامهای زیادی دارد. میگویند در دبیرستانها راه میافتیم و ده برابر خونهای پیرزن را جمع آوری میکنیم. خیر میدهند که همه جا این احساس انسانی وجود دارد.

قرار است مرا اعدام کنند زندگی من سند محکومیت این نظام است

مینا احدی

۵ ژانویه ۲۰۰۳ (۱۵ دیماه ۱۳۸۲)

نیمه شب روز ۱۱ دیماه (اول ژانویه)، وقتی مرا از خواب بیدار کردند، در حالیکه بدلیل سرماخوردگی شدید در بستر بیماری افتاده و سرم به دستم وصل بود، به من گفتند آماده شوم تا به محل اجرای حکم اعدام بروم.

آنروز حکم اجرا نشد و بخاطر فشارهای داخلی و جهانی اعدام کبرا دوماه به تعویق افتاد. دوماه دیگر اگر جلو اعدام کبرا را نگیریم به دار آویخته میشود.

کبرا میگوید من از زندگی، چیزی بجز فقر و دربدی و فلاکت و تحقیر ندیده ام. ۴ سال پیش دیپلم را در رشته تجربی گرفتم. دوست داشتم درست بخوانم و به دانشگاه بروم، اما فقر خانواده اجازه نداد و ناچار تن به یک ازدواج اجباری با مردی که ۴۰ سال از من مسن تر بود دادم. وقتی هرروز تحقیر میشدم و تنها و بی پناه بودم، در نزاع با مادر شوهرم که با چاقو به من حمله کرد، او را به قتل رساندم و اکنون سه سال است در زندان هستم. یکی از زنان زندانی هم بند او میگوید: رفتار و متانت و مهربانی های این دختر طی این چند سال با دیگر زندانیان سبب شده است که هم بدبندهای غم زندگی و سرنوشت خود را فراموش کنند و به مراقبت و پرستاری از او بپردازند. طفلک زندگی اش در بیرون زندان هم غم انگیز و ملال آور بوده است و زندانی دیگری میگوید: "کبرا انسان شریف و آگاهی است. حیف است اعدام شود".

کبرا رحمانپور دوران کودکی اش را در یک خانواده فقیر در جنوب شهر تهران گذراند. دو برادر که یکی از آنها معلول بود و احتیاج به مراقبت ویژه داشت و در آمد کم خانواده باعث میشود که این دختر با استعداد دست از تحصیل بردارد و فکری برای فقر خانواده

بکند. در اثر آشنایی یکی از افراد فامیل با خانواده ای ثروتمند، کبرا تصمیم میگیرد در این خانه کار کند و کمک خرجی برای خانواده باشد. میگوید: "در حقیقت میخواستم خانواده فقیرم را از ناخوردن نجات بدهم". در جواب به پدرش که گفته بود علیرضا از من که پدر تو هستم پیرتر است گفته بود: "من یک برادر معلول دارم. از طرفی بعضی شبها حتی شام برای خوردن ندارم اگر به خانه پیروز مرفه بروم شرایط برای شما هم بهتر میشود". پدر کبرا میگوید: "قرار شد سه ماه در خانه آنها در کنار این پیروز و نوه پانزده ساله اش زندگی کند تا اگر با هم سازش داشتند به عقد علیرضا درآید. تا اینکه با خبر شدم علیرضا دخترم را مورد آزار جنسی قرار داده است. شکایت کردیم و علیرضا به حبس محکوم شد. ولی مادر این مرد التماس کرد که رضایت بدهم و کبرا بعد از مدتی موافقت کرد و دوباره به خانه آنها برگشت. اما چندروز بعد کبرا دوباره برگشت یکی از دستهایش با چاقو سوراخ شده بود اما باز مادر علیرضا با خواهش و التماس کبرا را برد". کبرا سه سال قبل به قاضی گفته بود: "مادر علیرضا کینه عجیبی نسبت به من پیدا کرده بود. میگفت فکر نکن عروس ما هستی باید در این خانه کلفتی کنی. از زخم زبان پیروز شبها تا صبح زانو در بغل میگرتم و گریه میکردم تا اینکه به توصیه پیروز یک روز علیرضا مرا سوار ماشین کرد و در نزدیکی میدان تجریش بیست هزار تومان پول به من داد و گفت حالا برو به خانه پدرت تا بعد بیایم ببینم تکلیف چه میشود. او رفت و مرا رها کرد. روی برگشت به خانه پدرم را نداشتم احساس میکردم تمام غرورم، تمام رویاهای جوانی ام را زیر پا له کرده اند و بابت آن بیست هزار تومان کف دستم گذاشته اند که برو سلامت. چه ارزان خرید و فروش شده بودم.

فریب خورده و رها شده. اما دوباره مجبور شدم به آن خانه چمنی برگردم و پیش شوهرم با مادرش به التماس بیفتم تا اجازه بدهند در آنجا زندگی کنم. وارد خانه که شدم دیدم مادر شوهرم روی مبل دراز کشیده. تا مرا دید از جایش بلند شد و شروع به داد و فریاد کرد. فحش میداد ناسزا میگفت تحقیرم میکرد و میگفت باز برگشتی برو بیرون گمشو... چاره ای جز التماس نداشتم دیگر غروری برایم نمانده بود که بشکند به پیش افتادم گریه کردم التماس کردم اما فحش اش اوج گرفت فریاد زد تحقیرم کرد گفت برو بیرون... سرانجام موقعی که مادر شوهرم با چاقو به من حمله کرد، تمام وجودم میبلرزید، سرم داغ شده بود. وقتی بخود آمدم دیدم دستهایم خونین شده است".

بدنبال قتل مادر علیرضا، کبرا دستگیر میشود و به زندان میرود. دفاعیات او در بیادگاهی که جمهوری اسلامی تشکیل داده، سند محکومیت نظام و رژیم است که مردم را به زندگی در بدترین شرایط وادار کرده است. کبرا قربانی فقر و نداری و سنتها و قوانین ضد زن و ضد انسانی اسلامی است. او را به اعدام محکوم کرده و امروز نهایتا همه چیز را به بخشش خانواده شوهرش گره زده اند. اعدام انسانها به هر دلیل رفتاری وحشیانه و ضد انسانی است که جمهوری اسلامی ایران رکورد دار آن در سطح جهان است.

سرگذشت کبرا سرگذشت میلیونها دختر، پسر، مادر و پدری است که در نظام سرمایه داری اسلامی، زیر خط فقر، تحت قوانین کثیف اسلامی و اسیر یک حکومت بغایت ارتجاعی و ضدانسان زندگی اش به تاراج رفته است. کمپین نجات کبرا کمپینی است علیه فقر، علیه استثمار، علیه نظام ضد انسانی سرمایه، علیه حکومت فاشیست اسلامی و قوانین کثیف قضائی آن و علیه اعدام. حکم اعدام کبرا رحمانپور باید فوراً و رسماً لغو شود. در صندلی اتهام، بجای کبرا باید سران حکومتی بنشینند که عاملین و مسببین این اوضاع فلاکتبار برای کبرا و کبراها هستند.

ترس از فوران نفرتی که فاجعه بزرگ انسانی در بم متوجه جمهوری اسلامی کرده است و نارضایتی و اعتراضی که در داخل و در سطح بین المللی علیه حکم اعدام کبرا شروع شده است سران حکومت اسلامی را به وحشت انداخته است. اعدام کبرا را دوماه به تعویق انداخته اند. فشار ما در داخل و در سطح بین المللی میتواند این حکم را تماماً ملغی کند.

کبرا رحمانپور زن جوانی است که یکسال قبل در ژانویه ۲۰۰۳، توسط جنایتکاران جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شده است. خبر این حکم اعدام از یکماه قبل در سطح رسانه های عمومی مطرح شده است. کبرا رحمانپور در جریان یک نزاع خانوادگی مادر شوهر خود را به قتل رسانده است. کبرا رحمانپور اعلام کرده است که مادر شوهرش به او با چاقو حمله ور شده و او در دفاع از جان خود مادر شوهرش را به قتل رسانده است. جمهوری اسلامی ایران قصد دارد در روزها و یا هفته های آتی کبرا را به جوخه اعدام بپسارد.

جمهوری اسلامی ایران، از زمان به قدرت رسیدن خود، هزاران نفر را اعدام کرده و در سطح دنیا یکی از رژیمهای فاشیستی است که اعدام انسانها را به یک نرم عادی در ایران و دنیا تبدیل کرده است. اعدام انسانها شیخ ترین و ضد انسانی ترین رفتاری است که باید با اعتراض وسیع جهانی در همه جا نقطه پایانی بر آن گذاشته شود.

سازمان آزادی زن این رفتار وحشیانه را بشدت محکوم کرده و برای نجات جان کبرا رحمانپور کمپینی جهانی را آغاز میکند. ما از همه سازمانهای مدافع حقوق انسانی و حقوق زنان، از سازمانهای مخالف اعدام دعوت میکنیم به این حکم وحشیانه اعتراض کنند.

لیخنای بر لبانشان جاری شود. من کلفت خانه آنها شدم. در یک شرایط ناهنجار و دردناک به جسم و تنم و به روح و روانم تجاوز شد و یکی دیگر از تصمیمات زندگی مرا گرفتم. باز هم بدلیل فقر، باز هم بدلیل مشکلات. من زن مردی شدم که از پدرم بزرگتر بود و رابطه اش با یک تعرض دردناک به من آغاز کرده بود. باز هم تصمیم گرفتم بسوزم و بسازم، باز هم به امید لیخنای برلبهای مادرم و به امید شادی در چهره بردارم.

من از زندگی سهمی نداشتم. من فرزند خانواده ثروتمند نبودم. من امکان تحصیل بی دغدغه را نداشتم و در عین حال من یک زن بودم. زنی در دنیای

سهم من از زندگی

کمک کنید کبرا رحمانپور از اعدام نجات یابد

مینا احدی

اسم کبرا است و از کودکی از زندگی جز فقر و نداری و تحقیر و ستم چیزی به یاد ندارم. رویاهای کودکی، بازیهای دوران کودکی و آرزوهای خیلی زود با سینه سخت واقعات رو در رو شد و من کودک با استعداد و علاقمند به کشف دنیا، من انسان منطقی و صبور و زجر دیده، از تحصیل دست کشیدم. خیلی کوچک بودم که درد گرسنگی و بی پولی و بی امکاناتی را بجان خریدم و تصمیم خودم را گرفتم. من به زندگی چنک

"کبری آدم کش نیست" زندگی کبری از زبان پدرش

يك اتاق دوازده متری و آشپزخانه‌ی شش متری در پایین شهر تهران خانه‌ی بی است که کبری رحمانپور تا سه سال پیش در کنار پدر و مادر و دو برادرش زندگی می‌کرد، تا اینکه از روی فقر مجبور به زندگی با مردی شد که چهل و سه سال از خودش بزرگتر بود.

خانه کوچک و فقیرانه ابوالفضل رحمانپور غمزه است.

پدر به دیوار تکیه می‌دهد و سیگارش را روشن می‌کند «زندگی ام مثل این سیگار به خاکستر تبدیل شده است. «می‌گویم، برایم از کبری بگو چرا او را به عقد مردی سالخورده درآوردی؟ در جواب می‌گوید: کبری هرگز همسر علیرضا نبود، چهار سال پیش یکی از خاله‌های کبری که با هم رفت و آمد هم نداشتیم دخترم را در خانه خواهرش دیده بود، او کبری را به خانواده علیرضا مردی که چهل و سه سال از دخترم بزرگتر بود برای ازدواج معرفی کرده و حتی آنها دخترم را در خانه خاله‌اش دیده بودند. مادر پیر علیرضا که از کبری خوشش آمده بود، به خواهر زنم وعده داده بود اگر کبری را راضی کند تا به عقد پسرش دربیاید در عوض پاداش خوبی دریافت خواهد کرد. خواهر زنم که همسایه مادر علیرضا بود موضوع را با دخترم درمیان گذاشت.

کبری که تنها دختر من است برای نجات ما از فقر پذیرفت به عقد مردی به سن و سال من دربیاید. چند بار به کبری گفتم که این مرد حتی از من که پدر تو هستم چند سال بزرگتر است، چرا درباره این مساله خوب فکر نمی‌کنی؟ اما کبری گفت: من یک برادر معلول دارم، از طرفی بعضی شبها حتی شام برای خوردن نداریم اگر به خانه پیرزن مرفه بروم شرایط برای شما هم بهتر می‌شود. علیرضا گفته بود مهندس کشاورزی است و همه فرزندان‌ش به جز یکی در امریکا زندگی می‌کنند. من هم که فکر می‌کردم با این وصلت هم دخترم و هم ما نجات

گفته بود برای اینکه مراسم عقد انجام شود و کینه‌ها از دل برود، بهتر است رضایت بدهی. این زن بعد از سه روز بالاخره کبری را راضی کرده و از او رضایت گرفته بود ولی دو روز بعد از اعلام رضایت، دخترم را با کتک و فحاشی از خانه بیرون کرد. کبری روی برگشتن به خانه را نداشت و می‌ترسید که به من بگوید رضایت داده است، بخاطر همین دوباره به خانه شوهرش برگشت، او دخترم را دوست داشت و به گفته خودش مادر پیر او مانع این زندگی می‌شد. اما علیرضا بشدت تحت تاثیر مادرش بود. يك هفته بعد به خواست پیرزن، علیرضا کبری را سوار ماشین کرد و به میدان تجریش برد، او به دخترم بیست هزار تومان پول داد و از ماشین پیاده‌اش کرد. علیرضا از دخترم خواسته بود تا به خانه ما بیاید. اما کبری فکر می‌کرد بازگشتش چیزی جز دردسر و ناراحتی برای ما نیست. او که خود را در شهر آورده می‌دید، به خانه شوهرش برگشت، ولی مادر شوهرش که از برگشتن کبری ناراحت شده بود بشدت فحاشی کرد و او را مورد بدترین توهین‌ها قرار داد. پیرزن چاقویی را از آشپزخانه برداشته و به کبری حمله کرده بود. کبری با خواهش و التماس سعی کرد آن زن را آرام کند، اما این زن که قصد وارد آوردن ضربه بر بدن دخترم را داشت، آرام نشد.

کبری می‌گوید: التماس کردم، به پایش افتادم، گریه کردم که اجازه دهد در خانه‌اش بمانم اما آن زن با فحش و ناسزا مرا تحقیر کرد، آن روز هم می‌خواست چاقو را به گردنم بزند که در يك لحظه کنترل خودم را از دست دادم، چاقو را از دستش گرفتم، چند دقیقه‌ی با هم درگیر شدیم، چاقو دستم را کاملاً بریده بود، بالاخره آن را گرفتم و بعد، از خود بیخود شدم و در يك لحظه نفهمیدم چه می‌کنم، وقتی به خودم آمدم مادرشوهرم غرق در خون بود. دست‌هایم را شستم، اما خون همچنان از دستم می‌ریخت، آن را با دستمالی بستم به سیدخندان رفتم لباس خریدم و همانجا عوض کردم و به خانه پدرم رفتم. حدود ساعت چهار بعدازظهر بود.

پدر کبری می‌گوید: وقتی دست زخمی دخترم را دیدم، فکر کردم دوباره علیرضا او را با چاقو زخمی کرده. از دخترم خواستم تا دیگر به خانه او

نرود، گفتم با تمام بدبختی‌هایی که داریم زندگی می‌کنیم بهتر از این است که هر روز تو را با چاقو بزنند. کبری سکوت کرد و چیزی نگفت. خواستم او را پیش دکتر ببرم اما گفت که خسته است و باید بخوابد. از خانه خارج شدم تا سرکار بروم، دخترم خواب بود. حدود ساعت هشت شب بود که برگشتم و نیم ساعت بعد علیرضا با ماموران آمد و کبری را بخاطر کشتن مادر پیرش با خود برد. من با بدبختی کبری را که تنها دخترم بود بزرگ کردم، او دانش‌آموز ممتازی بود و حتی مدیر مدرسه از اینکه کبری دیگر نمی‌خواهد درس بخواند و به مدرسه برود ناراحت بود. دخترم برای اینکه بتواند هزینه برادر معلولش را تامین کند تن به این ازدواج داد والا کدام دختر حاضر می‌شود با مردی ازدواج کند که چهل و سه سال از خودش بزرگتر است.

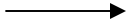
پدر کبری که سعی می‌کند اشک‌هایش را در میان دود سیگار پنهان کند، می‌گوید: دو روز است که همسرم بخاطر فشارهایی که روز اجرای حکم تحمل کرده در بیمارستان بستری است، می‌دانم با رفتن کبری او هم می‌میرد و من می‌مانم با دو پسر که یکی از آنها معلول است. در طول این سه سال هیچکس به فریادهای ما اهمیت نداد. چندین بار از دادگاه خواستم تا پرونده الهیه را بازبینی کند اما قبول نکردند. آنها حتی کبری را بعد از بیست و پنج روز به پزشکی قانونی فرستادند تا زخم دستش معاینه شود در این مدت دست کبری خوب شده بود. روزی دو بار در بازداشتگاه زخمش را پانسمان می‌کردند، اما وقتی پزشکی قانونی دست دخترم را دید، گفت آثار زخمی مشاهده نمی‌شود. آن هم به این دلیل که بیست و پنج روز از آن زخم گذشته بود. ابوالفضل رحمانپور می‌گوید: من تقاضای رسیدگی مجدد به پرونده دخترم را دارم، او آدمکش نیست، کبری بخاطر شرایط سختی که در يك سال زندگی با علیرضا داشت و تحقیرهایی که از سوی مادرش می‌شد دست به چنین کاری زد.

بیشتر می‌کند. زنده باد زندگی. هر يك امضا می‌تواند کمکی باشد برا نجات کبرا رحمانپور. هر کس می‌تواند به تناسب وسعش برای نجات کبرا تلاش کند. جمع‌آوری امضا حائلق کاری است که هر کسی می‌تواند انجام دهد. برای نجات کبرا به ما کمک کنید در کمپین جهانی نجات کبرا شرکت کنید

دست‌های شماست. با يك امضا، با يك اعتراض، با يك نامه محبت آمیز، کمک کنید تا سهم دیگر، سهم بهتری از زندگی داشته باشیم. من در زیر طناب اعدام دست کمک به طرف شما هستم. آرزوی زندگی بهتری برای همه انسانها را در سر دارم و امیدوارم که در میان شما بمانم. من به کمک شما چشم دوخته‌ام. مرا نجات دهید. اعدام من دنیا را نجات نمیدهد. برعکس سیاهی این دنیا را

پیدا می‌کنیم موافقت کردم، اما قرار شد، کبری سه ماه در خانه آنها در کنار این پیرزن و نوه پانزده ساله‌اش (پسر کوچک علیرضا) زندگی کند تا اگر شرایط مناسب بود و می‌توانستند با هم سازش پیدا کنند، به عقد علیرضا درآید. علیرضا قبلاً ازدواج کرده و با داشتن يك پسر، زنش را طلاق داده بود. در این مدت مرتب به خانه مادر علیرضا رفت و آمد می‌کردم تا از حالش با خبر شوم. به علیرضا گفته بودم که این سه ماه کبری را مانند خواهرانش نگهداری کند، تا اینکه با خبر شدم او دخترم را مورد آزار جنسی قرار داده است. يك روز کبری افسرده و ناراحت به خانه آمد و بعد از پیگیری‌های مادرش متوجه ماجرا شدیم. به دادسرای الهیه شکایت کردیم و بعد از پنج ماه دوندگی بالاخره علیرضا محکوم به پرداخت دیه و حبس شد ولی مادر این مرد به خانه ما آمد و با التماس و خواهش از من خواست تا رضایت بدهم، من این کار را نکردم، پیرزن گفت: «کبری را به خانه‌ام می‌برم. با این مساله که پیش آمده به خانه برگشتن کبری برای شما هم چیزی جز سرافکنندگی نیست، اجازه بدهید کبری را به خانه برگردانم و او را به عقد پسرم دربیارم و قول می‌دهم تمام ظلم‌هایی را که به او شده جبران کنم. «من هم که چاره‌ی نداشتیم قبول کردم، فکر می‌کردم پیرزن به حرفهایش عمل می‌کند، اما چند روز بعد کبری دوباره برگشت، یکی از دست‌هایش با چاقو سوراخ شده بود، اول گفت که هنگام کار این اتفاق برایش افتاده، اما تعداد زخما و بریدگی‌ها خیلی زیادتر شده بود، بالاخره فهمیدم شوهرش عصبانی شده و دست دخترم را با نوک چاقو سوراخ کرده است. باز مادر علیرضا به خانه ما آمد و با خواهش و التماس کبری را برد. گفته بودم علیه علیرضا شکایت می‌کنم، او از این مساله بسیار می‌ترسید. مادر علیرضا، کبری را به خانه برد که بعد از چند روز صحبت به او

کشتن من فرارسیده است؟ تصور کنید زندگی شبانه‌روزی مرا که هر لحظه‌اش به یاد مرگ و نابودی و نیستی می‌گذرد. بمن می‌گویند اسم مرا بسیاری شنیده‌اند. می‌گویند عکس من در همه جا هست. من به همه کسانی که کمک کردند تا امروز زنده بمانم، می‌گویم روزهای آخر زندگی‌م است. به من کمک کنید. نگارید مرا به قتل برسانند. کمک کنید چرا که امروز زندگی من در



روزی که کبری پای چوبه اعدام رفت

گزارشی از فرناز قلعه‌دار

ساعت ۴ صبح جلوی زندان اوین در این سحرگاه سرد و خاموش غیر از يك سرباز نیروی انتظامی کسی به چشم نمی خورد. امروز قرار است کبری همان عروس ۲۰ ساله را برای اجرای مراسم اعدام به پای چوبه دار ببرند. سرمای سوزان به چهره آدمی نیش می زند حتی پرندگان هم ترجیح می دهند در آشیانه خود بمانند و استراحت کنند اما در این هوای سخت سوزان قرار است تا دقایقی دیگر پدر و مادری از راه برسند تا شاهد مراسم به دار آویختن دخترشان باشند. يك نفر دیگر هم باید به حکم وظیفه آنجا باشد تا آخرین لحظات زندگی يك زن را به ثبت برساند يك خبرنگار. امروز قرار است کبری اعدام شود. از شب قبل با دنیایی پر از اضطراب و نگرانی چشم به ساعت دوختم تا مبادا ساعت از ۴ بگذرد و من خواب بمانم و ندانم که چه بر سر کبری و خانواده اش آمده است. نیم ساعت بعد در دنیایی از فکر و خیال بودم که دو سالخورده از کنارمان رد شدند. در تاریکی شب صورتشان چندان قابل تشخیص نبود اما با توجه به اینکه یگراست به داخل زندان و قسمت اطلاعات آن رفتند، حدس زدم باید بستگان پیرزنی باشند که به دست کبری به قتل رسیده است.

حدمس درست بود. وقتی یکی از دو مرد، خود را به نگهبان زندان معرفی کرد، فهمیدم که شوهر کبری است و همراه برادرش به زندان آمده اند تا به عنوان اولیای دم در مراسم اجرای حکم اعدام شرکت کنند ولی مامور زندان به آنها گفت: "ما امروز اعدامی نداریم!" شوهر کبری با تعجب گفت: "چطور ممکنه؟ دیروز به من اطلاع دادند که امروز صبح برای اعدام بیایم؟" مامور زندان جواب داد: "به هر حال باید از دو روز قبل به ما اعلام می کردند ولی چیستی به ما نگفته اند!" علیرضا نیایکی (شوهر کبری) همراه برادرش به طرف پیکان سفیدرنگشان رفتند که روی صندلی عقب، مینا و بی بی خانم (دو خواهر پنجاه و ۵۵ ساله شان) نشستند بودند. زمانی که آنها در حال صحبت با یکدیگر بودند از سوی دیگر خیابان دو زن

چوبه دار...

صحنه رقت انگیزی است، از آنجا که وظیفه دارم وقایع را مو به مو بنگارم، دلم می خواهد همه خوانندگان ماجرا در اینجا بودند و صحنه التماس این مادر را هم می دیدند که واقعا دلها را به لرزه درمی آورد. دوربینم را در آوردم عکس گرفتم، اما ناگهان شوهر کبری و برادرش خشمگینانه به طرفم حمله کردند، یکی خواست دوربینم را بگیرد و آن یکی به زور مرا به طرف مامور انتظامات زندان می کشاند تا اینکه یکی از نزدیکان به کمک آمد. برای اینکه جو را آرام کنم و آنها را در این لحظه حساس جری تر نکنم، فیلم دوربین را درمی آوردم و به دست مامور زندان می دهم هر چند که رگباری از ناسزا را به جان می خرم آگار ما همین است با هزار سختی و دردسر.

ساعت به پنج و نیم صبح نزدیک شده است. خواهران و برادران یکبار دیگر به مقابل در زندان می روند تا از قسمت اطلاعات آنجا علت تاخیر در اجرای حکم را بپرسند اما جواب يك جمله است: "هنوز حکم به ما ابلاغ نشده است."

ساعت پنج و نیم صبح خرمشاهی وکیل کبری همراه با پدر او از راه رسیدند. خرمشاهی گفت: خیلی تلاش کردم تا رضایت این خانم (اشاره به مینا، یکی از دختران مقتوله) را بگیرم اما فایده ای نداشت. کبری برای اعدام شدن حیث است، او دختر فهمیده بی است، هنوز نمی توانم باور کنم با این روحیات حساس و شخصیت کامل، چطور پیرزنی را به قتل رسانده است؟ فقط يك جواب دارد همان که خودش در آخرین جلسه دادگاه گفت: "من انتقام خودم را از فقر و بدبختی که يك عمر گریبان من و خانواده ام را گرفته بود، گرفتم. من قصدم کشتن پیرزن نبود..." خرمشاهی ادامه داد: "من موکلین زیادی داشتم اما با هیچ کدام این گونه ارتباط حسی و روحی برقرار نکرده بودم، حتی با افسانه نوروزی و یا شهلا."

ساعت شش و نیم صبح در زندان باز شد و از اولیای دم و خانواده کبری خواستند تا برای اجرای مراسم اعدام به داخل زندان بروند. آمدن مسوول اجرای حکم، يك روحانی "قاضی عسکر" و نماینده نیروی انتظامی نشان می داد که همه چیز برای اجرای حکم آماده است. یکی از نگهبانان از خانواده پیرزن مقتوله خواست که برای شرکت در مراسم اجرای حکم اعدام وارد زندان شوند. برادر شوهر کبری، به

اتفاق یکی از خواهرانش به نام مینا از اتومبیل پیاده شدند و به داخل زندان رفتند. مینا از طرف دو برادر و خواهرش وکالت دارد که درباره سرنوشت عروس سیاهبخت تصمیم بگیرد، اما همچنان اصرار دارد که پیکر کبری را آویخته بر طناب دار ببینند. پدر و مادر کبری پشت دروازه باقی ماندند و از طرف آنها تنها خرمشاهی وکیل مدافع دخترشان به درون زندان رفت. همگی در محوطه مخصوص اجرای حکم اعدام جمع شدند. با حضور پزشک قانونی، نماینده قوه قضاییه و يك روحانی، صورتجلسه ای درباره مراسم اعدام تنظیم شد و آنگاه یکی از حاضران در جمع رو به مینا و برادرش کرد و گفت: "در عفو لذتی است که در انتقام نیست، آیا حاضرید کبری رحمانپور را ببخشید؟" مینا (دختر ۵۰ ساله مقتوله) با خشم فریاد زد!

"نه نمی بخشم، باید اعدام بشود." آنگاه بسرعت جلو رفت و پای ورقه صورتجلسه مراسم اعدام را امضا کرد. دیه یی هم لازم نبود که پرداخت شود چون يك زن خواستار اعدام يك زن می شد. در این لحظات همه چیز برای اجرای مراسم اعدام فراهم شده بود و فقط مانده بود که کبری را به پای چوبه دار بیاورند و حلقه طناب را به گردنش بیندازند، اما کو طناب؟ ساعت ۶ صبح در سلول کبری باز شد. یکی از نگهبانان زن با چهره ای اندوهگین و صدایی گرفته کبری را به بیرون صدا کرد. کبری با شنیدن صدای مامور زندان چشم باز کرد و پرسید: چی شده؟ مامور انگار توان گفتن این جمله را نداشت که "وقتشه!" خیلی سعی کرد اما با گفتن این جمله که "نمی دانم حضرات کرده اند" خودش را خلاص کرد! اما کبری فهمید و از نگهبان زن سوال کرد: می خواهند اعدامم کنند؟ و زن سکوت کرد. کبری با حالتی غمگین گفت: حداقل بگذارید به خانم تالفن کنم. غافل از اینکه همه اعضا، پدر و مادر و دو برادر و يك خواهرش از ۴ صبح پشت در زندان به انتظار ایستاده اند. کسی به تالفن کبری جواب نداد، ناگزیر به خاله اش تالفن کرد، شوهرخاله اش گوشه ای را برداشت: الو سلام، می خواهند مرا اعدام کنند به وکیل خبر بدهید و بعد برای رفتن به محوطه اعدام آماده شد، اما انگار کسی نمی خواست او را به آنجا ببرد، گفتند: "دستبنده نیست، طناب نیست، اصلا هیچ چیز برای اعدام تو آماده نیست و بعد از يك ساعت معطلی کبری

گفتم کبری من دارم آخرین تلاش‌های خود را برای گرفتن رضایت از خانواده شوهرت انجام می‌دهم ولی این را بدان که در نهایت، مرگ حق است و هر کسی یک روزی و به یک شکلی می‌میرد اما کبری در جواب گفت: می‌دانم اصلاً خودتان را اذیت نکنید مگر این همه آدم بی‌گناه در بزم کشته نشدند؟ من هم یکی از آنها. خرمشاهی ادامه داد: چند روزی که خانم تهمنیه میلانی در زندان اوین بسر می‌برد با کبری آشنا شده بود. خانم میلانی بعد از بیرون آمدن از زندان با من تلفنی صحبت کرد و گفت: این دختر حیفاست اعدام شود او انسان آگاه و شریفی است. و وقتی فهمیده بود که دو فرزند مقتوله در امریکا هستند. با یکی از نزدیکانش در امریکا تماس گرفته و از او خواسته بود تا آن دو نفر را پیدا کند و از آنها بخواهد که از اصرار بر اعدام کبری منصرف شوند. خوشبختانه در حال حاضر آن دو نفر فقط تقاضای زندان برای کبری کرده‌اند. به هر حال کبری برای ۱۵ روز دیگر حق ادامه زندگی پیدا کرد اما آیا واقعا امیدی هست تا خانواده شوهرش از تقصیر او چشم‌پوشی کنند و به این زن ۲۳ ساله اجازه ادامه زندگی دوباره بدهند؟

تقاضای مادران برای بخشش

عبدالصمد خرمشاهی وکیل کبری دیروز به خبرنگاران گفت: از ساعت ۲ صبح در زندان بودم تا شاید بتوانم رضایت خانواده پیرزن را بگیرم، اما یکی از دخترانش (مینا) رضایت نمی‌دهد. علیرضا نیایی، شوهر کبری هم از ترس خواهرش حاضر به دادن رضایت نیست. در داخل زندان حتی مسوول اجرای حکم هم تقریباً یک ساعت با خانواده مقتول صحبت کرد تا بتواند رضایت آنها را جلب کند. او گفت: "من مسوول اجرای حکم بسیاری از خلافکاران بودم بسیاری از آنها قاتلان حرفه‌ای

شوهرخاله‌اش گوشه را برداشته: الو سلام، می‌خواهند مرا اعدام کنند به وکیل خبر بدهید و بعد برای رفتن به محوطه اعدام آماده شد، اما انگار کسی نمی‌خواست او را به آنجا ببرد، گفتند: "دستبند نیست، طناب نیست، اصلاً هیچ چیز برای اعدام تو آماده نیست و بعد از یک ساعت معطلی کبری را که فکر می‌کرد آخرین لحظات زندگی‌اش را می‌گذراند بار دیگر به سلول انتظار بازگرداندند. انتظار برای مرگی دوباره! گویی، یک احساس سرشار از عواطف انسانی، درد زندانبانان و همه نمایندگان حاضر در صحنه موج می‌زد، انگار با اجرای یک مراسم، درخواست‌کنندگان قصاص را تحت تاثیر قرار دهند تا در این لحظات سرنوشت‌ساز جرقه‌ای از مهر و گذشت در دل مینا و بی‌بی‌سالم‌خورده و دو برادرش پدید بیاید و با دیدن چویدار و صحنه اعدام، از مرگ یک زن جوان گذشت کنند. پس از تنظیم صورتجلسه مینا با چه‌پیری برافروخته از حس انتقام رو به حاضران کرد و پرسید: پس اعدامی کو؟ چرا چویدار آماده نشده؟ یکی به سوی نگهبانان فریاد زد: "طناب را چند نفر دویدند دنبال طناب. پنج دقیقه، بیاورید!" ده دقیقه، گذشت اما خبری از طناب نشد. گویی هیچ‌کس دل نمی‌داد که وسیله‌ای از مراسم اعدام را فراهم کند. در این میان صدایی برخاست: "بروید کبری را بیاورید، دستبند به دستهایش بزنید و بیاوریدش! نگهبانان برای آوردن کبری می‌روند و انتظار ادامه می‌یابد. پنج دقیقه، ده دقیقه اما از محکوم به مرگ خبری نیست. خبر می‌رسد که دستبندی پیدا نمی‌شود تا به دستهای محکوم بزنند. عجیب است انگار خدای مهربان نمی‌خواهد این زن اعدام شود. نماینده روحانی وصیتنامه کبری را می‌خواهد، وصیتنامه‌ی هم نیست، اصلاً کبری وقت نکرده که

کبرا رحمانپور یا ایکس ایکس

جلال شرف زاده

مسببان اصلی این ماجرا بیفتند تا از قصاص این دختر جوان چشم‌پوشی کنند. و آنها که در این آشفته خانه قضایی و عدالتی فرصت یافتند که بر زندگی و مرگ یک دختر جوان حکومت کنند، از این وضع لذت می‌برند. قصاص و اعدام همچون مارهایی بر دوش ضحاک آن افسانه هزاران ساله، بر تارک قضا و عدالت اسلامی، از این جوان و سایر بیگناهان زندانی خون می‌ستانند و جان. آیا چنین است رسم و راه انسانی؟ مردان و زنان! انسانهای شریف! این دختر جوان و بیگناه را مورد حمایت خود قرار دهید. او را به مثابه دختر خود دانسته و برای نجات او هر اقدامی می‌توانید انجام دهید. او را فراموش نکنید! او را فراموش نکنید!

شبه آدم که سه برابر او سن داشتند و حتماً که مؤمن و متدین نیز بوده اند، فریب خورده و راضی به ازدواج با مردی چهل و چند سال بزرگ تر از خود می‌شود. او نوزده سال بیشتر نداشت وقتی نخواست به فراری از خانه و خیابانی شود. وقتی نخواست به سر از خانه ریحانه در بیاورد. وقتی که خواسته بود تنها و بی حمایت با قلب آیینی‌ای خویش به جنگ با فقر و تباهی سنگی برود. اگر خواهر و دختر من و شما بود، احتمالاً یک سالی از ورود به دانشگاهش گذشته بود. حالا که او بعد از سه سال زندان، بیست و دو سال دارد و یک بار تا مرز اعدام رفته است. چراکه مناسبات کثیفی در این دنیا جاری است. کار عدالت در سرزمین ما به آنجا کشیده که خانواده و وکیل و زندانبان و هرکس که این دختر را شناخته و درک کرده، باید بروند و به پای

درآورند. این تنها در دیدگاه نظام طبقاتی و فقر است که نوجوان دختر نوزده ساله ای وادار می‌شود برای به دست آوردن ذره ای عدالت اجتماعی و مقداری دارو و غذا برای خانواده اش، خود رأساً اقدام کند. او طی یک پروسه غلط و فریبکارانه، دروغی و مزورانه، در شرایطی قرار داده می‌شود که با اندیشه کوچک و جوانش فکر می‌کند که شاید با قبول این رنج و چشم‌پوشی از هرآنچه می‌توانست آینده و فردای بهترش باشد، بتواند اندکی از آن فقر و استیصال مادرزادی خود و خانواده را کم کند. او نوزده سال بیشتر نداشت وقتی که توسط چند

او می‌توانسته دختر یا خواهر شما و من باشد که در مناسبات اجتماعی کشور سوئد، اصلاً لازم نبود که فکر کند تکلیف برادر معلولش، پدر بیمارش و مادر گرسنه اش چه خواهد شد. فقر خانمان سوزانه می‌آید و همه چیزهای خوب را با خود می‌برد. این تنها در دیدگاه نظام طبقاتی و سرمایه است که سه زن و یک مرد سالمند با به رخ کشیدن و نشان دادن تنها عکس پول خود، این امکان را می‌یابند که دختر نوجوانی را برای بیگاری و هتک حرمت از جسمش و شکستن و جریحه دار کردن غرور و روحش فریفته و به خدمت خود

تظاهرات در شهرهای اروپایی علیه حکم اعدام کبری رحمانپور

اعتراض به حکم اعدام کبرا را امضا کرده و از کمپین علیه حکم اعدام کبرا رحمان پور حمایت کردند .

روز شنبه ۱۰ ژانویه تظاهراتی در اعتراضی در هامبورگ و فرانکفورت در مقابل کنسولگریهای جمهوری اسلامی در کشور آلمان بر پا خواهد شد. کمپین اعتراض به حکم اعدام کبرا رحمان پور تا لغو قطعی این حکم ادامه خواهد یافت. ما همه سازمانها و مردم شریف را به پیوستن به این کمپین فرا میخوانیم

کرده و بر علیه حکومت اسلامی و در محکومیت حکم اعدام کبرا رحمانپور شعار دادند. نسرین رمضانعلی در سخنرانیهای خود به زبان فارسی و آلمانی، توجه مردم را به این حکم ضد انسانی جلب کرده و خواهان محکومیت جمهوری اسلامی از طرف مردم شد. او همچنین با خبرنگاران حاضر در محل و از جمله خبرنگار روزنامه واتس، West deutsche tageszeitung و روزنامه Westdeutsche

سال گذشته، توجه ها را بخود جلب کرده بود.

در شهر بروکسل تعداد زیادی و از جمله پناهجویان متحصن در يك تظاهرات اعتراضی در مقابل ساختمان اتحادیه اروپا به افساء جنایات جمهوری اسلامی ایران پرداخته و حکم اعدام کبرا را بشدت

در ادامه کمپین لغو اعدام کبری رحمانپور، به فراخوان حزب کمونیست کارگری ایران در چندین شهر اروپا روز جمعه ۹ ژانویه میتینگهای اعتراضی ای بر پا شد. در این میتینگها، تظاهر کنندگان با ابراز انزجار از جمهوری اسلامی و قانون قصاص و اعدام به حکم اعدام کبری رحمانپور اعتراض کرده و خواهان لغو فوری این حکم ضد انسانی شدند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۹ ژانویه ۲۰۰۴ - ۱۹ دیماه ۱۳۸۲



foto: Anahita Naser

اگر شما نیز معتقدید اعدام قتل عمد دولتی است. اگر شما هم نسبت به امکام اعدام اعتراض دارید. اگر میفواهید برای حق زندگی انسانها نقشی داشته باشید به کمیته بین المللی علیه اعدام بپیوندید

محرکوم کردند. در این میتینگ سخنرانان و از جمله محمد آسنگران، کیوان آذری و علی مرادی از کادرهای حزب کمونیست کارگری و همچنین نماینده شورای پناهندگان متحصن در بروکسل با محکوم کردن قوانین اعدام و قصاص و حکم اعدام کبرا رحمانپور، خواهان لغو قطعی این حکم شدند. چندین شبکه خبرگزاری بلژیک از جمله تلویزیون سراسری بلژیک و خبرنگاران چندین روزنامه بلژیکی از این تظاهرات خبر و گزارش تهیه کردند.

از این سایت ها دیدن کنید:

www.jawanan.org
www.m-hekmat.com
www.rowzane.com
www.hambastegi.org
www.azadizan.com
www.wpiran.org
http://group.yahoo.com/group/javanankomonist/

سایت کمیته بین المللی علیه اعدام: www.adpi.net:

شهر گوتنبرگ سوئد، تعداد زیادی در يك میتینگ اعتراضی با وجود سرمای سخت این شهر، شرکت کرده و بر علیه جمهوری اسلامی شعار دادند. سوسن صابری کادر حزب کمونیست کارگری در سخنرانیهایی که به زبان فارسی و سوئدی انجام داد، به افساء این حکم غیر انسانی و محکوم کردن احکام اعدام در ایران و همه نقاط دنیا پرداخت و اعلام کرد که تظاهر کنندگان خواهان لغو قطعی حکم اعدام کبرا هستند. در این تظاهرات "سایدا هاگمن" چهره سرشناس و قدیمی جنبش زنان سوئد و از مسئولین تشکل زنان چپ سوئد، نیز علیه حکم اعدام کبرا و کلا بر علیه اعدام سخنرانی کرد. نماینده ای از عفو بین الملل نیز در میتینگ حضور داشت. صدها نسخه اطلاعیه در محکومیت حکم اعدام کبری در بین مردم توزیع شد. استقبال از این حرکت در میدان برونز پارکن شهر گوتنبرگ کاملاً چشمگیر بود. تعداد زیادی مشعل و باندرول و پلاکاردهای زیاد در محکومیت جمهوری اسلامی و علیه اعدام، همراه با عکس کبرا رحمانپور و عکس اعدامیهای اکتبر